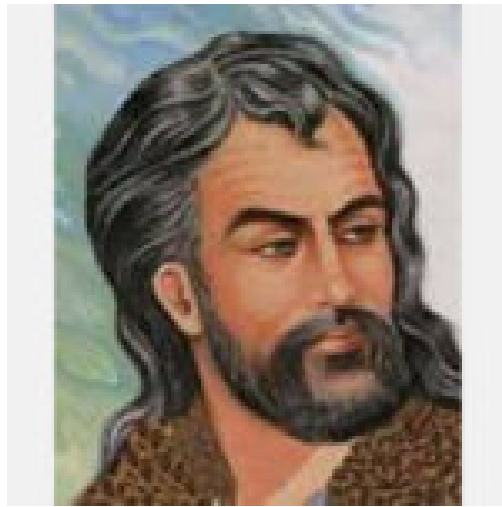


# حافظ و خرقه پوشان



غزل ۳۷۹

بحر هزج مسدس مقصور

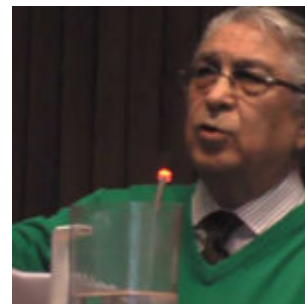
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

- ۱- خدا را کم نشین با خرقه  
پوشان رخ از رندان بی سامان میپوشان
- ۲- تو نازک طبعی و طاقت  
نیاری گرانی های مشتی دلخوشان
- ۳- درین خرقه بسی آلودگی  
هست خوشا وقت قبای می فروشان
- ۴- بیا وز غبن این سالوسیان  
بین صراحی خون دل و بربط خروشان
- ۵- درین صوفی و شان دردی  
ندیدم که صافی باد عیش دُردنوشان
- ۶- چو مستم کرده ای مستور منشین  
چو نوشم داده ای زهرم منوشان
- ۷- ز دلگرمی حافظ بر حذر

باش که دارد سینه ای چون دیگ جوشان

## منوچهر تقوی بیات

درباره ی غزل ۳۷۹: این غزل در دیوان خانلری همین هفت بیت را دارد. چون ترتیب بیت های این غزل در دیگر دیوان ها یکی نیست، من نیز در اینجا بیت های دو و سه و همچنین پنج و شش را از دیدگاه ترتیب منطقی جا بجا کرده ام. در برخی دیوان ها این غزل نه بیت دارد، از آن میان مسعود فرزاد در کتاب "حافظ، صحت کلمات، اصالت غزل ها" بخش (س



تا پایان ی) صفحه ی ۱۰۲۹ هشت بیت را در متن و يك بیت را در حاشیه آورده است. بیت افزوده شده پیش از بیت آخرآمده و قافیه اش نیز تکرار قافیه ی بیت آخر است. آن بیت چنین می باشد: " لب میگون و چشم مست بگشای - که از شوق می لعل است جوشان ". بیتی که در حاشیه آورده شده، علاوه برآن که از شیوه ی کار حافظ به دور است، مانند بیت بالا، دارای تکرار قافیه نیز هست و آن چنین است: " تو در خوابی کجا دانی که عاشق - به سر در کوی می گردد خروشان ". با توجه به آنچه در بالا آمده می توان گفت که دست کم بیت هایی از این غزل ممکن است از آن حافظ نباشد. عبید زاکانی استاد و هم دوره ی حافظ نیز غزلی با همین درون مایه دارد که چنین آغاز می شود: " منگر به حدیث خرقه پوشان - آن سخت دلان سست کوشان ". در دیوان حافظ و عبید، شماری غزل های همانند از نظر شکل و محتوا وجود دارد. به گواهی این غزل می توان گمان برد که غزل حافظ درباره ی شاه شجاع نباشد و رو به عبید داشته باشد. گویا این دو شاعر معاصر و معاشر، با یکدیگر بده و بستان های ذوقی و فکری داشته اند. بنا براین شاید بتوان پذیرفت که حافظ نیز غزلی از این دست داشته و بیت هایی از آن گم و یا فراموش شده است و نسخه نویسان بعدها کوشیده اند تا آن را باز سازی نمایند. از همین رو در این غزل سستی و تکرار قافیه راه یافته است. در چنین وضعی ترتیب بیت های غزل نیز نمی تواند بدرستی همانی باشد که نسخه نویسان انجام داده اند. آغاز سخن در غزل حافظ، چنین است:

بیت یکم غزل ۳۷۹

## ۱ - خدا را کم نشین با خرقة پوشان

### رخ از رندان بی سامان میپوشان

۱ - "خدا را" التماس و خواهش است یعنی؛ ترا بخدا، خواهش می کنم. خرق؛ به معنی شکافتن، چاک زدن، ... و همچنین چاک، درز و یا شکاف است. خرقة گویا از کلمه ی خرق بدست آمده؛ جامه ای است چاک دار که از تکه های گوناگون دوخته شده باشد. در اینجا "خرقة پوشان" به صوفیان و درویشان گفته می شود. "بی سامان" به معنای پریشان، بی نظم، مضطرب و به معنی کسی یا چیزی است که جای و قرار ثابتی نداشته باشد. فرهنگ عمید می نویسد؛ بی سامان به معنی بی برگ، بی توشه، بی نوا و بی خانمان نیز هست. بی برگ و درویشی از ویژگی های رندی است. رندان و آزادگان از نظم و ساختار اجتماعی پیروی نمی کردند این به درستی چم آزادگی و رندی است. "رخ ... پوشاندن" یعنی روی پنهان کردن، روگرفتن و نیز به معنی روی گرداندن و بی اعتنائی کردن است.

چکیده بیت یکم: خواهش می کنم با صوفیان کم نشست و برخاست کن و به آزادگان، بی اعتنائی نکن.

### بیت دوم غزل ۳۷۹

## ۲ - تو نازک طبعی و طاقت نیاری

### گرانی های مشتی دلچ پوشان

این بیت، با ضمیر دوم شخص مفرد "تو" شروع می شود. از نگاه من اگر این بیت در رده دوم و پس از آن نصیحت دوستانه بیت نخست بیاید، بهتر است بویژه که "دلچ پوشان" برابر و همسنگ "خرقة پوشان" است و همبستگی درون مایه ای با بیت نخست دارد. "تو" در دیوان حافظ بیشتر اشاره به نوع انسان دارد که حافظ به او با همه ی خوبی ها و بدی هایش، آگاهانه عشق می ورزد؛ ( دلم ربوده ی لولی وشی است شورانگیز - دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز ۱/۲۶۰ ). از همین رو است که برخی از حافظ شناسان، این "تو" را معشوق آسمانی دانسته اند، ما می دانیم که معشوق آسمانی، بر و دوش، قد، سر و زلف و ... ندارد. برخی این "تو" را به شاه شجاع نسبت داده اند و برخی به خوبرویان شیراز و سمرقند و بخارا. در بالا من گفتم که گویا این غزل برای عبید سروده شده است. عبید، شاه شجاع و یا خوبرویان شیراز نیز گرچه انسان را نمایندگی می کنند و می توانند معشوق و

محبوب حافظ باشند، اما ابعاد انسانی شعر حافظ فراتر از روابط شخصی و خصوصی است. حتا هنگامی که حافظ کسی مانند شاه شجاع را ستایش می کند، چون مقصود او انسان است شعر شمول و گستردگی بیشتری می یابد و این یکی از رازهای زیبایی و جاودانگی شعر حافظ است. اگر این گونه به شعر حافظ بنگریم، بسیاری از پیچیدگی های دیوان حافظ گشوده خواهد شد.

”نازك طبع“ یعنی؛ زودرنج، نازپرورده، شکننده، ظریف ... ”نیاری“ یعنی یارای آن را نداری یا نمی توانی، نیاری از مصدر یارستن و نیز آراستن به معنی توانستن، جرأت کردن، دلیری کردن است. ”گرانی“؛ یعنی دشواری، سنگینی، آزار، خودخواهی، بدخلقی و ... ”دلق“ گونه ای پوشاک پشمینه است که درویشان پوشند. پس در اینجا نیز ”دلق پوشان“ به معنی صوفیان است.

چکیده بیت دوم: تو شکننده و نازپرورده ای و تابِ آزارِ گروهی صوفی بدخلق و مردم آزار را نداری.

### بیت سوم غزل ۳۷۹

۳ - درین خرقه بسی آلودگی هست

خوشا وقت قبای می فروشان

”خوشا“؛ دکترغنی در حاشیه ی، صفحه ی ۵۵۸ این واژه را ”آفرین“ معنی کرده است. البته ”نیکو باد“ نیز بهمین معنا است. ”وقت“ به معنی؛ موقع، هنگام، گاه، عهد... و آن مقداری است از روزگار و بیشتر در زمان گذشته بکار رود. ”قبا“ جامه ای است که از جلو، باز است و پس از پوشیدن دو طرف جلو را با دکمه بهم می بندند. در این بیت خرقه ی صوفیان آلوده و کثیف قلمداد شده، درحالی که ”قبای می فروشان“ ستایش گردیده است. در روزگاران پیش از اسلام می فروشان آزاد بوده است، حافظ در این بیت از آن روزگاران یاد می کند. در پاره ی دوم بیت می گوید: زمان و هنگامِ قبای می فروشان یادش نیکوباد، می فروش در دیوان حافظ همیشه یاد آور پیر می فروش، پیر میکده، پیرمغان و از این دست است. قبای می فروشان، مغان و ایرانیان باستان نیز چاک داشته است. حافظ در برابر خرقه ی آلوده ی صوفیان می گوید: خوشا آن روزگاران که قبای می فروشان یعنی مغان رونق داشت.

چکیده بیت ۳: در خرقة ی صوفیان آلودگی بسیار هست، روزگار جامه ی چاک دار می فروشان، (مغان)، یادش نیکو باد.

### بیت چهارم غزل ۳۷۹

۴ - بیا وز غبن این سالوسیان بین

صراحی خون دل و بربط خروشان

“غبن” یعنی زیان آوردن، کسی را در داد و ستد، فریفتن. “سالوسیان” به معنای ریاکاران و نیرنگ بازان است. “صراحی”، تنگ شراب است. “بربط”، سازی زهی است که به آن عود نیز می گویند. این فریب کاران می را و ساز را حرام کرده اند و از این معامله ی زیانبار یعنی از این غبن؛ دل صراحی خونین شده و فریاد عود نیز برخاسته است.

چکیده بیت ۴: بیا ببین از زیانی که این فریبکاران پدید آورده اند، دل کوزه ی شراب پرخون شده و فریاد ساز نیز به آسمان برخاسته است.

### بیت پنجم غزل ۳۷۹

۵ - درین صوفی و شان دردی ندیدم

که صافی باد عیش دُرد نوشان

“صوفی و شان” یعنی؛ صوفی نمایان، آنان که به صوفیان می مانند. “دُرد” به معنای؛ اندوه، غم، حس، تأثر، احساس نیاز، ... “صافی” یعنی با صفا، پاکیزه، ناب، بی غش، پروونق. واژه ی صافی با واژه ی صوفی جناس دارد. “عیش” به معنی زندگی، خوشی و جشن است. دُرد؛ ته نشین شده ی شراب در شیشه است. حافظ از این دُرد و واژه دُرد که در پاره نخست همین بیت آمده است، جناس شعری ساخته است. “دُرد نوشان” به رندان و آن ایرانیانی گفته می شود که شراب را پاک و گرامی می دانند تا جایی که دُرد و ته مانده ی جام یا شیشه را نیز می نوشند و به دور نمی ریزند. البته مردمان بی چیز و فقیر نیز تفاله ی شراب را می خوردند و “دُرد نوشان” چمی دو پهلو دارد.

چکیده بیت ۵: چون این صوفی نمایان حس همدردی و غمخواری کسی را ندارند، پس جشن رندان و دُردنوشان با صفا باد.

۶ - چو مستم کرده ای مستور منشین

چو نوشم داده ای زهرم منوشان

“مست” در واژه ی “مستم”؛ به معنای سرخوش و جفت خواه است چون در برابر مستور آمده است. مستم کرده ای؛ یعنی شیدا و شیفته ام کرده ای. “مستور”؛ یعنی پوشیده شده، پرهیزکار، پنهان، پرده نشین، پاکدامن ... “نوش” دارای معنی های گوناگونی است که با نوشیدن، گساردن، آشامیدن و نیز شراب؛ نوشابه ی پاک، گوارا و گرامی ایران باستان همخوانی و تناسب دارد. این واژه با واژه ی انوشه به معنی بی مرگ و جاوید هم ریشه است. نوش در برابر زهر یعنی گوارا و به معنای پادزهر است و در برابر زهر که برای نوشیدن مجاز نیست، بکارگرفته شده است. اگر بیاد داشته باشیم که مخاطب و معشوق حافظ، مردم؛ یعنی هموعان شما و من در روی زمین است، چم مستوری و مستی در این بیت و نیز در دیوان حافظ بر ما روشن خواهد شد. می گوید “تو” که در “وقت قبای می فروشان”، در زمان باستان، شراب را گرامی، روا و پاک دانستی، به من ( که هم نوع تو هستم) مستی آموختی، امروز حرامش بدان، زهر به کامم مکن، مستور (پوشیده، پرهیزکار، شراب ننوشیده) منشین، جا نماز آب نکش و پرهیزکاری نشان مده. “نوشم داده ای” یعنی نوشیدنی گوارا به من داده ای و مستم کرده ای، “زهرم منوشان” یعنی “مستور منشین”. معنای امروزی آن می شود؛ چون جفت خواهم کرده ای خودت را از من مپوشان و آزارم نده.

چکیده بیت ۶: چون مرا شیفته ام کرده ای، پاکدامن و پرهیزکار منشین. چون نوشابه ی گوارا و روایی به من دادی آن را به کامم زهر مکن!

بیت هفتم غزل ۳۷۹

۷ - ز دلگرمی حافظ بر حذر باش

که دارد سینه ای چون دیگ جوشان

“دلگرمی” به معنی امیدواری، اطمینان، اعتماد، آسودگی، آرامش، دوستی است. از نگاه من هیچ يك از معنی های بالا با محتوای بیت همخوانی ندارد. مخاطب حافظ در این غزل معبود و معشوق اوست. حافظ او را از دوستی با صوفیان برحذر می دارد. پس او را از دوستی و

اعتماد خود نمی تواند برحذر کند. چون رابطه بر دوستی است، قهر و غضب نیز نمی تواند در میان باشد. پس این دلگرمی چیست؟ در اینجا به معنای دل و درونی است که گرمای سوزان دارد و سینه ای که مانند دیگ جوشان است. "که دارد سینه ای چون دیگ جوشان" یعنی دوست می باید از آن گرمای سوزان نگران و یا بیمناک باشد. دوست تنها از گرمای زیاد یعنی سوختن دل حافظ باید بیمناک باشد زیرا "سینه ای چون دیگ جوشان" ممکن است دل حافظ را يك جا و كاملاً بسوزاند. یعنی از دوست می خواهد که کاری نکند که دل حافظ بسوزد، چون سینه ی شاعر در جوش و غلیان است. "حذر" به معنای پرهیز و دوری کردن، ترسیدن کناره گیری کردن، پرهیز، دوری، ترس، اجتناب و ... است. اگر بیاد داشته باشیم که بیت نخست در بیشتر غزل های حافظ با بیت پایانی همبستگی معنایی دارد، بنابراین بیم سوختن دل حافظ بیشتر خواهد شد اگر دوست با "خرقه پوشان" بنشیند.

چکیده بیت هفتم: از سوختن دل حافظ بیمناک باش، زیرا سینه ی حافظ از شدت هیجان در حال جوشیدن است.

نتیجه: دوری از صوفیان را به یار(مردم) گوشزد می کند و می گوید تو چون نازپروره و زودرنج هستی تاب رفتار ناروای صوفیان را نداری. رندان را می ستایید. از زمان باستان که می فروشی روا بود، به نیکی یاد می کند. تو که شراب را گرامی می داشتی آن را حرام نکن (زهرم منوشان). شراب را نوش و مستوری را ناگوار می داند. می گوید از این زیانی (وز غبن) که دین فروشان ببار آورده اند، حتا دل کوزه شراب خون است و فریاد ساز به هوا برخاسته است. در پایان می گوید، از گرمی دل حافظ بترس که چون دیگ جوشان است و از خرقه پوشان دوری کن.

## منوچهر تقوی بیات

یکم امرداد ماه ۱۳۹۹ خورشیدی برابر با ۲۲ ژوئیه ۲۰۲۰ میلادی